

## نظریه ساختار مدور ارزش‌های شوارتز

داوود فرامرزی\*

### چکیده

ارزش‌ها به مثابه پدیده‌های اجتماعی و یکی از مشخصه‌های مهم جوامع هستند که در شکل‌گیری و کنترل و پیش‌بینی‌کنش‌ها مؤثرند و عنصری اساسی در ساختار فرهنگی به‌شمار می‌روند و از این‌رو حیطه‌های مختلف علوم انسانی به آن توجه کرده و نظریه پردازان متعددی در این زمینه به بسط نظریه پرداخته‌اند. از جمله در حوزه روان‌شناسی یکی از مشهورترین این نظریه‌پردازان در سال‌های اخیر «شوارتز» است. وی کوشید تا با بسط نظریه «روکیچ» نظریه‌ای جامع و جهانی درباره ارزش‌ها ارائه کند. مهم‌ترین مشخصه نظریه وی این است که برخلاف نظریه‌های قبلی که ارزش‌ها را به‌صورت سلسله‌مراتبی در نظر گرفتند و روابط میان ارزش‌ها را نادیده می‌انگاشتند، از ساختار و روابط میان اولویت‌های ارزشی و نیز از روابط تضادی و توافقی میان اولویت‌ها سخن گفته و بر آن است که آنچه باعث ظهور تضادهای اجتماعی و روان‌شناختی می‌شود، تعقیب همزمان آن دسته از گونه‌های ارزشی است که در دو بعد اساسی متقابل قرار گرفته‌اند؛ «تمایل به تغییرات» در مقابل «محافظة کاری» و «توجه به ماورای خود» در مقابل «پیشبرد اهداف شخصی».

## مقدمه

ارزش‌ها در زمرهٔ مشخصه‌های مهم جوامع هستند که اهمیت آن‌ها بر کسی پوشیده نیست. همچنین به‌مثابه پدیده‌هایی اجتماعی، نقش اساسی در شکل‌گیری، کنترل و پیش‌بینی کنش‌ها و گرایش‌های افراد جامعه داشته، عنصری محوری در ساختار فرهنگی جوامع به‌شمار می‌روند. ارزش‌ها در ابعاد مختلف کنشی تأثیرات عظیمی در پی دارند که در ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، مذهبی و جنسی زندگی اعضای جامعه در کوتاه‌مدت و بلندمدت قابل مشاهده است. نحوهٔ بروز کنش افراد، ناشی از درونی‌شدن ارزش‌های جامعه در طی دورهٔ رشد فرد است و درونی‌شدن ارزش‌ها در هر نسل به پیدایی «نسل ارزشی» آن جامعه در مقطعی خاص می‌انجامد و این دریچه‌ای است که از آن می‌توان به مسئلهٔ شکاف نسل‌ها و بحران ارزش‌ها در دوره‌هایی از حیات اجتماعی نگریست و دربارهٔ آن تأمل کرد. برای مثال از یک‌سو درونی‌شدن ارزش‌ها و هنجارهای سنتی در میان نسل‌های گذشته، مانع از ایجاد تغییرات و نوآوری‌هایی است که جامعه در جهت پاسخ‌گویی به نیازهای جدید خود نیازمند آن است و از سوی دیگر همواره میان ارزش‌های نو که متعلق به نسل نوظهور جامعه است، با ارزش‌های سنتی که در میان نسل‌های قدیمی‌تر نهادینه شده است، چالش وجود دارد و این چالش‌ها زمینه‌های پیدایی بحرانی اجتماعی را فراهم می‌آورند.

در حیطهٔ بررسی‌های علوم رفتاری، ارزش‌ها یکی از مفاهیم محوری در مطالعات علوم اجتماعی و انسانی به‌شمار می‌روند؛ مفهومی که زمینه‌های همگرایی در میان حوزه‌های مختلف علوم اجتماعی را فراهم آورده و به‌مثابه مفهومی کلیدی در انسجام بخشیدن به مطالعات علوم انسانی عمل نموده‌اند. ارزش‌ها توجه صاحب‌نظران بسیاری را از حوزه‌های مختلف علوم انسانی و اجتماعی به‌خود جلب کرده‌اند، چنان‌که در رشته‌های منشعب از این علوم مانند جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، انسان‌شناسی، و روان‌شناسی نظریه‌پردازانی چون «دورکیم»، «پارسونز»، «اینگلهارت»، «کلاکھون»، «ویلیامز»، «روکیچ»، «آپورت»، «ورنون» در این زمینه مباحثی را مطرح کرده و نظریه‌هایی را بسط داده‌اند. در حیطهٔ جامعه‌شناسی، «دورکیم» از جمله جامعه‌شناسانی است که به مسئلهٔ ارزش‌ها توجه خاصی نشان داده است. وی ارزش‌ها را عینی و جامعه را آفرینندهٔ ارزش‌ها می‌داند و این مسئله در بیشتر مباحث «دورکیم»، اعم از مباحث حقوقی، انومی (ناهنجاری)، خودکشی و ... مشهود است. «وبر» علاوه بر بحث از ارزش‌ها و

تأثیرات عظیم آن بر ابعاد مختلف کنشی، در کتاب اخلاق پروتستان و روحیه سرمایه‌داری، در سطح کلان به بررسی بُعد تاریخی ارزش‌ها پرداخته و بحث «دورکیم» را تکمیل کرده است. هرچند که بحث ارزش‌ها به‌طور مستقیم و غیرمستقیم در دیدگاه سایر نظریه‌پردازان نیز دنبال شده، اما در حیطه کارکردگرایی و کارکردگرایی ساختاری، به‌ویژه در بحث «پارسونز» نمودی خاص یافته است؛ در دیدگاه مذکور، ارزش‌ها به علت مبتنی بودن نظم اجتماعی بر آن‌ها نقش محوری دارند.

در نحله دیگر جامعه‌شناسی، یعنی مکتب تضاد نیز، به‌رغم تأکید نظریه‌پردازان اولیه این مکتب چون «مارکس»، بر نقش اقتصاد به‌مثابه زیربنا، و فرهنگ و ایدئولوژی و ارزش‌ها، به‌مثابه روینا، فرهنگ و ارزش‌ها هم در نظر گرفته شده‌اند. بحث فرهنگ به‌طور عام و بحث ارزش‌ها به‌طور خاص به‌ویژه در دیدگاه نظریه‌پردازان مکتب فرانکفورت در اشکال مختلف نمودی تام یافته است. برای مثال «هابرماس» با بحث «بحران مشروعیت»، «آدورنو» و «هورکهایمر» با بحث «صنعت فرهنگ»، «کارل مانهایم» با موضوع «ایدئولوژی و اوتوپیا» و حتی نظریه‌پرداز حاشیه‌ای آن چون «گرامشی» با بحث «هژمونی فرهنگی» این توجه به ارزش‌ها را افزون کرده‌اند.

توجه به بحث ارزش‌ها و اهمیت آن در تبیین کنش و جهت‌دهی به آن تنها به حوزه جامعه‌شناسی محدود نمی‌شود، بلکه در حیطه‌های دیگری چون انسان‌شناسی، علوم سیاسی و روان‌شناسی نیز نظریه‌پردازان برجسته این حوزه‌ها اهتمام خاصی از خود نشان داده‌اند. برای مثال، در حوزه انسان‌شناسی، به «کلاکھون» می‌توان اشاره کرد. «کلاکھون» با این فرض اساسی که تعداد اندکی از مسائل بنیادین انسانی وجود دارند که افراد در هر صورت برای آن‌ها باید پاسخی بیابند و پاسخ‌های موجود به هریک از این مسائل محدود است و ... به پنج مسئله اساسی هستی انسانی اشاره کرده و برای هریک پاسخ‌هایی را متصور شده که بیانگر راه‌حل‌های توجیهی افراد در قالب ارزش‌ها و در جهت ارزش‌های حاکم است.

در حیطه علوم سیاسی از افراد متأخر این حوزه به «رونالد اینگلهارت» می‌توان اشاره کرد. «اینگلهارت» بر پایه سلسله‌مراتب نیازهای «مازلو» به بحث از ارزش‌های مادی - فرامادی پرداخته و سیر تحولات فرهنگی جامعه غرب را بررسی کرده است.

در حوزه روان‌شناسی از جمله افرادی که به بحث ارزش‌ها توجه کرده‌اند، از «آپورت»، «ورنون»، «لیندزی» و «روکیچ» می‌توان نام برد. «آپورت» نظریه خود را بر پایه نظریه «اسپرانگر»

قرار داده و به بررسی گونه‌های شش‌گانه ارزشی و نظام شخصیتی مرتبط با آن پرداخته است. «روکیچ» نیز براساس یافته‌های قبلی ادبیات ارزش‌ها و با تلاش در جهت خلق نظریه‌ای جامع و کامل درباره‌ی گونه‌های ارزشی، در نهایت گونه‌های سی و شش‌گانه ارزشی خود را مطرح کرده است. اما علاوه بر آنچه گفته شد، در سال‌های اخیر، در حوزه روان‌شناسی نظریه‌های دیگری نیز بسط یافته است، که از جمله آن‌ها به نظریه ساختار مدور ارزش‌های «شوارتز» (Schwartz' Theory of Circular Structure of Values) می‌توان اشاره کرد. «شوارتز» با بسط رهیافت ارزشی «روکیچ» در صدد برآمد تا انتقادات وارد بر نظریه‌های قبلی را رفع کند و به توسعه نظریه‌ای جامع و جهانی از گونه‌های ارزشی بپردازد. از آن‌جا که هدف این مقاله، معرفی نظریه ارزش‌های «شوارتز» است و این نظریه بر رهیافت «روکیچ» قرار دارد، ضروری است پیش از پرداختن به نظریه «شوارتز»، چکیده‌ای از نکات اساسی نظریه «روکیچ» را مرور کنیم.

### نظریه نظام ارزشی روکیچ

اگرچه نظریه‌پردازانی چون «آپورت» (۱۹۶۰)، «کلاکسون» (۱۹۶۱)، «کولبرگ» (۱۹۶۹)، «موریس» و «اسمیت» (۱۹۶۹)، «ویلیامز» (۱۹۷۱) و... درباره ارزش‌ها و نظام ارزشی کارهای موشکافانه و دقیقی انجام داده‌اند، اما هیچ‌یک از آن‌ها در سطح وسیع مورد پذیرش قرار نگرفتند و تنها رهیافت «روکیچ» با استقبال زیادی از سوی محققان مواجه شد (اینگلهارت، ۱۳۷۴؛ Feather, 1975; Schwartz, 1992; Braithwite & Law, 1985).

بخشی از این اقبال عمومی بدون شک در نتیجه موفقیت محققان در دستیابی به یافتن ارزش‌های خاصی بوده است که گروه‌های سیاسی، مذهبی، اقتصادی، نسلی (Generational) و فرهنگی را از هم متمایز می‌کرد. همچنین علت دیگر آن ناشی از ارتباط این نظریه با حوزه‌ای از گرایش‌های اجتماعی (ارزش‌ها) است که حیطه‌های علوم رفتاری و انسانی به آن توجه خاصی نشان داده و می‌دهند. از سوی دیگر، نظریه «روکیچ» یکی از معدود نظریه‌هایی است که بر نوعی مفهوم‌سازی به‌خوبی ساختاربندی شده (Well-articulated conceptualization) از ارزش مبتنی است (Braithwite & Law, 250).

آنچه «روکیچ» را واداشت تا به تلاش‌های گسترده‌ای در جهت تدوین این نظریه دست زند، نبود مجموعه‌ای از گونه‌های ارزشی جامع بود. وی بدین منظور نمونه‌های ارزشی خود را از

چندصد نمونه شامل شهروندان مقیم امریکا و دانشجویان فوق‌لیسانس جمع‌آوری کرد و براساس ویژگی‌های شخصیتی (Personality trait) و مطالعاتی که سایر نظریه‌پردازان انجام داده بودند، کار خود را آغاز نمود. به‌نظر روکیچ «ارزش» (Value)، عقیده یا باور نسبتاً پایداری (Enduring) است که فرد با تکیه بر آن، یک شیوه رفتاری خاص یا یک حالت غایی (End-state) را که شخصی یا اجتماعی است، به یک شیوه رفتاری خاص یا یک حالت غایی که در نقطه مقابل حالت برگزیده قرار دارد، ترجیح می‌دهد. به این ترتیب، مفهوم «نظام ارزشی» (Value system) دلالت بر این دارد که بعضی از ارزش‌های فرد نسبت به بعضی دیگر از ارزش‌های وی مهم‌ترند. «روکیچ» نظام ارزش‌ها را به‌مثابه ساختارهای پایدار (Structure stable) می‌داند که در شرایط در حال تغییر، استمرار و دوام دارند.

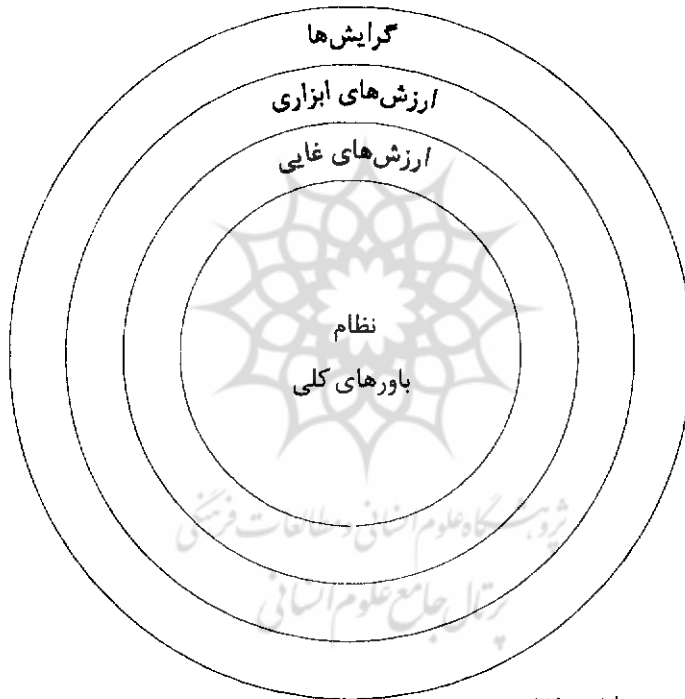
«روکیچ» با تعریف ارزش و نظام ارزشی، کارکرد این دو مفهوم را مشخص می‌کند. وی در مورد کارکرد ارزش‌ها به‌طور خلاصه معتقد است که کارکرد مهم آن‌ها تعیین یا ایجاد معیارهایی است که به‌مثابه راهنمای رفتار عمل می‌کنند و اساس قضاوت افراد را در خصوص رفتارهایشان تشکیل می‌دهند. در مورد کارکرد نظام ارزشی نیز معتقد است، «نظام ارزشی همچون یک برنامه کلی (General plan) است که در نظام سلسله‌مراتبی فرد، این امکان را به او می‌دهد تا تضادهای ارزشی و رفتاری را حل نماید» (Feather, 1975).

نکته مهم دیگر نظریه «روکیچ»، تقسیم‌بندی ارزش‌ها به ارزش‌های ابزاری (Instrumental V.) و ارزش‌های غایی (Terminal V.) است. وی ارزش‌هایی را که به شیوه‌های رفتاری اشاره دارند، ارزش‌های ابزاری، و آن ارزش‌هایی را که بر حالت‌های غایی تأکید دارند، ارزش‌های غایی می‌نامد. وی ارزش‌های غایی را نیز به دو دسته تقسیم می‌کند: الف) ارزش‌هایی که بر بُعد فردی تمرکز دارند، مانند رستگاری (Salvation)، هماهنگی یا انسجام درونی (Inner harmony)، ب) ارزش‌هایی که بر بعد اجتماعی دلالت دارند (مانند صلح جهانی، و دوستی واقعی در بین مردم). مشابه همین تقسیم‌بندی در مورد ارزش‌های ابزاری نیز اعمال شده است: الف) ارزش‌هایی که بر شایستگی‌ها (Competences) و ویژگی‌های خاص فردی (بعد فردی) تمرکز دارند مانند منطقی بودن، ب) ارزش‌هایی که بر بعد اخلاقی (Moral) تأکید می‌کنند (بعد اخلاقی) مانند امانت‌داری.

به‌نظر «روکیچ»، ارزش‌های کلی و پذیرفته یک فرد در چهارچوبی کلی که همان باورهای کلی

است، نظم می‌یابند: چهارچوبی که با تعامل و ارتباط میان عناصرش توصیف شده، در رویکردها و ارزش‌های ابزاری و غایی جلوه می‌یابد و به کمک آن می‌توان اهمیت نسبی هر یک از عناصر باورهای کلی و میزان اهمیت سلسله‌مراتبی آن‌ها را ترسیم کرد.

شکل ۱ - عناصر اساسی نظام باورهای کلی و اهمیت هر یک از حیث دوری یا نزدیکی به مرکز نظام\*\*



\*\* منبع: (محمدخلیفه، ۲۴۱).

«روکیج» بر اساس تقسیم‌بندی ارزش‌ها به ارزش‌های غایی و ابزاری، به سی‌وشش‌گونه ارزشی اشاره کرد و مقیاسی جهت سنجش آن‌ها فراهم آورد. در این مقیاس، از پاسخ‌گو خواسته شده بود هر یک از گونه‌های ارزشی هجده‌گانه ابزاری و غایی را به‌طور مجزا برحسب اهمیت آن ارزش‌ها از ۱ تا ۱۸ شماره‌گذاری کند. در این شماره‌گذاری، عدد ۱ معرف اهمیت والای ارزش و عدد ۱۸ معرف کمترین اهمیت مفهوم ارزشی برای فرد است.

«روکیچ» در معرفی ابزارش یادآور شد که سی‌وشش‌گویه ارزشی انتخاب‌شده نهایی، دربردارنده جامعیتی منطقی (Reasonably comprehensive) است که مهم‌ترین ارزش‌های انسانی را شامل می‌شود (Schwartz, 1992). اما وی در تجزیه و تحلیل نهایی به این نتیجه رسید که غیرمحمتمل است که بتوان سی‌وشش‌گونه ارزشی را به‌طور کارآ به تعداد عامل (Factor) های کمتری کاهش داد. با این حال، این‌گونه‌های ارزشی را رها نکرد و به تمیز بین ارزش‌های فردی - اجتماعی و ارزش‌های اخلاقی - شایستگی ادامه داد (Ibid).

جدول ۱ - مقیاس ارزش‌های غایی و ابزاری نظریه روکیچ\*

مقیاس ارزش‌های ابزاری	مقیاس ارزش‌های غایی
بلند پروازی	زندگی آسوده
وسعت نظر	صلح جهانی
توانایی	امنیت خانوادگی
شادی	انسجام یا هماهنگی درونی
پاکیزگی	لذت
شجاعت	تأیید اجتماعی
بخشندگی	زندگی پرهیجان
باری‌رسانی	جهان زیبا
صداقت	آزادی
خلافت	عشق کامل یا دل‌بستگی جنسی با روحی
خوداتکایی	نجات و جاودانگی در زندگی آخرت
فرهنگی	دوستی حقیقی
منطقی بودن	احساس موفقیت
مهربان بودن	برابری
فرمانبری	خوشبختی
ادب (مؤدب بودن)	امنیت ملی
مسئولیت‌پذیری	احترام به خود یا حرمت نفس
خویشن‌داری	حکمت

\* منبع: (محمد خلیفه، ۹۲؛ توکلی، ۳۴).

## نظریه ساختار مدور ارزش‌ها

«شوارتز» با تکیه بر کارهای انجام‌شده قبلی در زمینه ارزش‌ها و مخصوصاً چهارچوب کار

«روکیج» به ارائه نظریه خود در زمینه ساختار ارزش‌ها می‌پردازد. وی معتقد است که ما ارزش‌ها را به صورت معیار (Criteria) به کار می‌بریم، نه در قالب کیفیتی ذاتی در خود اشیا. این موضوع ما را به سه پرسش اساسی رهنمون می‌کند: اول این‌که چگونه تجربیات اجتماعی افراد، اولویت‌های ارزشی آنان را تحت تأثیر قرار می‌دهد؟ به عبارت دیگر، چگونه تجربیات مشترک افراد به دلیل موقعیت‌های مشترکشان (Shared location) در ساختار اجتماعی (آموزش و پرورش، سن، جنس، اشتغال و ...) بر اولویت‌های ارزشی آنان تأثیر می‌گذارد و این‌که چگونه تجارب منحصربه‌فرد افراد (رابطه با والدین، مهاجرت و ...) بر اولویت‌های ارزشی آنان تأثیر می‌نهد؟ دوم این‌که اولویت‌های ارزشی افراد چگونه انتخاب‌ها و جهت‌گیری‌های رفتاری را از خود متأثر می‌کند؟ به عبارت دیگر، چگونه اولویت‌های ارزشی بر ایدئولوژی‌ها، گرایش‌ها، رفتارهای سیاسی، مذهبی، محیطی (Environmental) و سایر حوزه‌ها تأثیر می‌گذارند؟ سوم این‌که این موضوع به پرسش‌هایی راجع به تفاوت‌های میان فرهنگی یا میان‌ملیتی در اولویت‌های ارزشی و تفحص در کشف بعضی از موارد علت و معلولی می‌پردازد؛ بدین معنا که تا چه حد امکان دارد تفاوت در اولویت‌های ارزشی جوامع به علت تفاوت در حوزه‌های دیگری چون سیاست‌های آموزشی و حقوقی بین جوامع باشد؟ البته این نوشته بر آن است تا درباره دو پرسش نخست بیشتر بحث کند: توجه به ابعاد فردی و روان‌شناختی ارزش‌ها تا ابعاد فرهنگی ارزش‌ها (نظریه دیگر شوارتز در خصوص ارزش‌ها مربوط به نظریه فرهنگی ارزش‌هاست).

اما «شوارتز» معتقد است که قبل از پرداختن به این پرسش‌ها باید به مجموعه‌ای از مسائل و پرسش‌های اساسی بیشتر توجه شود:

۱- محتوای ارزش‌ها (Content of V.): قبل از هرچیز باید محتوای ارزش‌ها را مشخص کرد... و این‌که چه چیزی احتمالاً این محتوا را تشکیل می‌دهد.

۲- جامعیت (Comprehensive): آیا یک رشته گونه‌های ارزشی جامع را مشخص کرده‌ایم و چنانچه این مجموعه گونه‌های ارزشی، جامع نیستند، آیا مطالعه اولویت‌های ارزشی راضی‌کننده خواهد بود؟

۳- برابری معنایی (Equivalence of meaning): آیا ارزش‌ها دارای همان معنا یا معانی مشابه میان افراد و گروه‌های تحت مطالعه هستند.

۴- ساختار ارزش‌ها (Structure of V.): یعنی حالت‌های تضادی (Conflict) و توافقی



(Compatibility) ارزش‌ها... این‌که آیا این امر ممکن است به ساختار معناداری اشاره داشته باشد که روابط میان ارزش‌های منفرد را تحت تأثیر قرار می‌دهد؟ آیا چنین ساختار ارزشی‌ای وجود دارد؟ آیا این ساختار جهانی است؟

اولین قدم در زمینه حل این مشکل را «شوارتز» و «بیلیسکی» (Schwartz & Bilisky, 1987) برداشتند. این دو نظریه‌ای از محتوا و ساختار جهانی ارزش‌ها پیشنهاد کردند که در ابتدا با داده‌هایی از هفت کشور آزموده شد. «شوارتز» به همراه «بیلیسکی» (۱۹۸۷) تعریفی مفهومی از ارزش‌ها ارائه کردند که پنج وجه اصلی ارزش‌ها را که به دفعات متعدد در ادبیات تحقیق آمده بود، به هم مرتبط می‌کرد:

ارزش‌ها، الف) مفاهیم یا باورهایی هستند که ب) مرتبط با رفتار یا حالت غایی مطلوب بوده، ج) فراتر از موقعیت‌های خاص قرار می‌گیرند و د) راهنمای انتخاب و ارزیابی رفتار و حوادث به‌شمار می‌روند و ه) براساس اهمیت نسبی‌شان رتبه‌بندی می‌شوند. در نهایت، «شوارتز» ارزش‌ها را همچون اهداف فراموقعیتی (Transsituational goals) با درجات متفاوتی از اهمیت تعریف می‌کند که چون اصولی راهنما در خدمت زندگی فرد یا دیگر واقعیت‌های اجتماعی قرار می‌گیرند. «شوارتز» ارزش‌ها را همچون اهداف در نظر می‌گیرد و در این‌جا منظور از اهداف این است که آن‌ها: ۱- در خدمت حداقل بخشی از واقعیت‌های اجتماعی هستند، ۲- می‌توانند برانگیزاننده کنش یا تعیین‌کننده جهت و میزان بار احساسی آن باشند، ۳- آن‌ها کارکردی چون معیار برای قضاوت، توجیه یا تصدیق کنش دارند، ۴- که هم از طریق نهادینه کردن ارزش‌های گروه غالب و هم از طریق تجربیات منحصر به فرد شخصی فراگرفته می‌شوند.

تأکید عمده «شوارتز» در نظریه خود بر دو بُعد محتوا و ساختار ارزش‌هاست که بدان‌ها خواهیم پرداخت.

## محتوای ارزش‌ها

«شوارتز» و «بیلیسکی» (۱۹۸۷) ضمن تعیین ویژگی‌های صورتی (Formal features) و جوه رسمی ارزش‌ها، اعلام کردند که محتوای اولیه ارزش‌ها، نوعی علاقه انگیزشی (Motivational concern) است که آن ارزش دربردارد. این دو، نوعی سنخ‌شناسی (Typology) از محتواها و خصوصیات ارزش‌ها را با این استدلال استخراج کردند که ارزش‌ها در شکل اهداف آگاهانه،

بیانگر سه نیازمندی جهانی به چیزی هستند که همه افراد و جوامع می‌بایستی به آن‌ها پاسخ دهند. این سه نیازمندی جهانی عبارتند از:

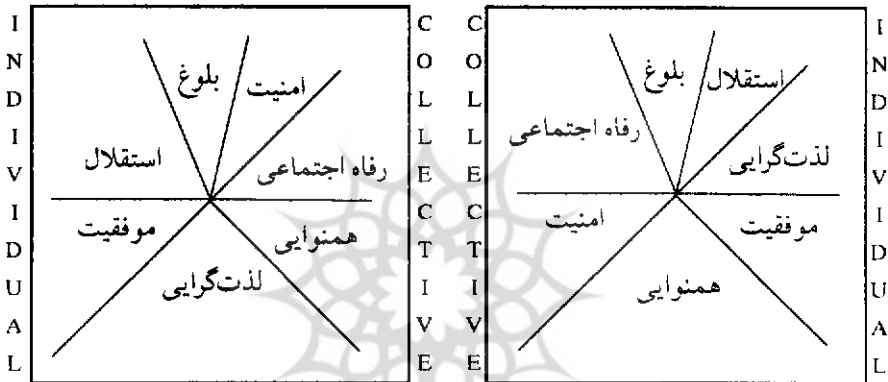
- ۱- نیازهای جسمی و زیستی افراد، ۲- نیاز به تعامل اجتماعی هماهنگ (Coordinat)، و
- ۳- نیازهای حیاتی و رفاهی گروه. به عبارت دیگر، سنخ‌شناسی یا نوع‌شناسی محتوای گوناگون ارزشی از این استدلال سربرآورد که افراد و گروه‌ها به دلیل انطباق با واقعیت محیط اجتماعی، باید آگاهانه نیازمندی‌های جدایی‌ناپذیر وجود انسان را تغییر شکل دهند و آن‌ها را به زبان خاص ارزش‌هایی که آن افراد می‌توانند با آن‌ها رابطه برقرار نمایند، جلوه‌گر سازند. به‌ویژه این‌که ارزش‌ها در شکل اهداف آگاهانه، پاسخ‌هایی را برای سه نیازمندی جهانی فوق که همه افراد و جوامع باید از عهده پاسخ‌گویی آن‌ها برآیند، ارائه می‌دهند. این نیازها باید به صورت شناختی ارائه شوند و در شکل ارزش‌هایی باشند که افراد با توسعه شناختی و جامعه‌پذیری، بیاموزند که نیازهایشان را همچون اهداف و ارزش‌ها به‌طور آگاهانه ارائه کنند و از اصطلاحات مشترک برای ارتباط با این ارزش‌ها و اهداف استفاده نمایند.

«شوارتز» معتقد است که از این سه نیازمندی جهانی، هفت گونه ارزشی (در نسخه اولیه نظریه) استخراج شد که عبارتند از: ۱- رفاه اجتماعی (Prosocial)، ۲- هم‌نوایی محدودکننده (Restrictive conformity)، ۳- لذت‌طلبی (Enjoyment)، ۴- موفقیت (Achievement)، ۵- بلوغ (Maturity)، ۶- استقلال (Self-direction)، ۷- امنیت‌گرایی (Security). و البته گونه ارزشی قدرت‌گرایی (Power)؛ که هفت گونه ارزشی فوق در هفت کشور آمریکا، استرالیا، اسپانیا، فنلاند، اسرائیل، آلمان و هنگ‌کنگ آزمون شدند و گونه ارزشی قدرت‌گرایی در داده‌هایی از هنگ‌کنگ ظاهر شد. دو نمونه از ساختار ارزشی گونه‌های هفت‌گانه ارزشی در ذیل آورده شده است. مجزا بودن گونه‌های ارزشی فوق در هفت کشور مورد بررسی، تأیید شده است.

شکل ۲- ارتباطات ساختاری میان گونه‌های ارزشی با استفاده از تحلیل کوچک‌ترین فضا<sup>۳</sup> (Smallest space analysis)

شکل ۲-۲ ساختار ارزشی بررسی شده در نمونه آلمان

شکل ۲-۱ ساختار ارزشی بررسی شده در نمونه اسرائیل



۳ منبع: (Schwartz, 1990)

### ساختار ارزش‌ها

«شوارتز» معتقد است اگرچه پژوهشگران متعددی محتوای ارزشی را به صورت تجربی استخراج کرده بودند (Chinese Cultural Connection, 1987; Feather & Peny, 1975; Braithwaite & Law, 1985; Schwartz, 1987) اما از یافته‌های «روکیچ» حداقل در مورد برخی از ارزش‌هایی که ممکن بود در موقعیت تضادی یا توافقی قرار گرفته باشند، غافل ماندند (نقد شوارتز بر نظریه‌های قبلی). نقد دیگر «شوارتز» که در واقع مهم‌تر از انتقاد پیشین اوست، این بود که آن‌ها، شیوه‌ها و

روش‌هایی که نظام‌های ارزشی را به ساختاری منسجم و مفهومی تبدیل کند، پیشنهاد نکردند. تأکید عمده «شوارتز» بر مجزا کردن مجموعه‌ای از روابط پویا میان گونه‌های انگیزشی ارزش‌هایی است که به ما امکان می‌دهد تا ارزش‌ها را با یکدیگر و با دیگر متغیرها به شیوه‌ای منسجم، مرتبط نماییم.

کلیدی که ساختار روابط ارزشی را مشخص می‌کند این فرض است که کنش‌هایی که در پی آن دسته از گونه‌های ارزشی رخ می‌دهند که دارای نتایج اجتماعی، عملی و روان‌شناختی هستند، ممکن است در تضاد یا در توافق با دیگر گونه‌های ارزش‌ها باشند. مثلاً پیروی از ارزش‌های موفقیت ممکن است در تضاد با تعقیب ارزش‌های خیرخواهی باشد. یا تعقیب موفقیت، خود، احتمالاً مانع بروز کنش‌هایی است که هدفشان توجه به رفاه دیگرانی است که به کمک شخص نیاز دارند. به همین ترتیب، پیروی از ارزش‌های سنتی - یعنی پذیرفتن آداب و رسوم فرهنگی، مذهبی و عقایدی که از گذشته به ارث رسیده است - احتمالاً مانع بروز کنش‌هایی است که متعاقب نوآوری (Novelty)، به‌مبارزه‌طلبیدن (Challeng) و هیجان‌طلبی (Excitement) است. به‌طور کلی، تمام الگوهای روابط تضادی و توافقی میان اولویت‌های ارزشی، شرط اصلی ساختار نظام‌های ارزشی هستند (Schwartz, 1992).

بررسی‌های اولیه انجام‌شده در هفت کشور مذکور، روابط تضادی و توافقی میان گونه‌های ارزشی را تأیید می‌کند. برای مثال، دلایل زیادی برای اثبات عمومیت روابط توافقی میان گونه‌های ارزشی که روابط اجتماعی معتدلی (Smooth) را حمایت می‌کنند (مانند امنیت‌گرایی، رفاه اجتماعی و همنوایی) وجود دارد. دلایل محکمی نیز مبنی بر عمومیت تضادهای ارزشی به‌دست آمد، مثلاً تأکید بر تفکرات و اعمال مستقل در مقابل گونه‌های ارزشی تشکیل‌دهنده خویش‌داری (Self-restraint) مانند همنوایی، و همچنین توجه به دیگران در مقابل تعقیب موفقیت‌های شخصی.

با توجه به مواد اولیه مطرح‌شده در نظریه «شوارتز»، اصلاحات و بازنگری‌هایی در هر دو بُعد محتوا و ساختار ارزش‌ها به‌وجود آمد که در ذیل بدان‌ها می‌پردازیم.

### اصلاحات در محتوای ارزش‌ها

در بعد محتوای ارزش‌ها، نسخه‌ی اولیه‌ی نظریه «شوارتز» به چند طریق اصلاح شد. در مرحله

نخست، «شوارتز» و «بیلیسکی» سه گونه ارزشی جهانی بالقوه را از ارزش‌هایی که صرفاً به‌اختصار معرفی شده بودند، استخراج و شیوه‌هایی را برای ارزیابی آن‌ها مشخص کردند. سپس، این امکان را که معنویت‌گرایی (Spirituality)، تشکیل‌دهنده گونه‌های جهانی با ویژگی غیرمعمول باشد گسترش دادند و شیوه‌هایی را برای بررسی این گونه ارزشی ارائه نمودند. آنگاه، با تکیه بر یافته‌های تجربی و ملاحظات مفهومی، اصلاحاتی را در تعاریف و محتوای چهار گونه قبلی (لذت‌طلبی، بلوغ، رفاه اجتماعی، امنیت‌گرایی) پیشنهاد کردند. هدف این اصلاحات، دقیق‌کردن معانی این گونه‌ها بود که به‌واسطه آن‌ها، ریشه گونه‌های مذکور در الزامات جهانی و روابط آن‌ها با سایر گونه‌های ارزشی روشن‌تر می‌شد. سه گونه از این گونه‌های قبلی به‌منظور انعکاس معانی تغییر یافته‌شان دوباره نامگذاری شدند (Schwartz, 1992). با توجه به تغییرات انجام شده در نسخه اولیه این نظریه و اصلاحات به‌عمل آمده فوق و اصلاحات دیگر، ده گونه ارزشی استخراج شدند (Schwartz & Sagive 1995; Schwartz, 1994). این گونه‌های ارزشی ده‌گانه عبارتند از: ۱- قدرت‌گرایی (Power)، ۲- موفقیت (Achievement)، ۳- لذت‌طلبی (Hedonism)، ۴- برانگیختگی (Stimulation)، ۵- استقلال (Self-direction)، ۶- جهان‌گرایی (Universalism)، ۷- خیرخواهی (Benevolence)، ۸- سنت‌گرایی (Tradition)، ۹- هم‌نوایی (Conformity) و ۱۰- امنیت‌گرایی (Security) (جدول ۲).

جدول ۲- گونه‌های انگیزشی ارزش‌ها، تعاریف، گونه‌های مثالی و منابع مشتق‌شده هریک\*

منابع (Sources)	گونه‌های مثالی (Examply V.)	تعریف (Definition)	گونه ارزش (Type of V.)
کنش متقابل، گروه	قدرت اجتماعی، اقتدار، ثروت	پایگاه و مسوقعت اجتماعی، کنترل و تسلط بر افراد و منابع	قدرت
کنش متقابل، گروه	موفق، توانا، جاه‌طلب، ذی‌نفوذ	توفیق فردی از طریق رقابت مبتنی بر معیارهای اجتماعی	موفقیت
ارگانستی	رضایت و لذت بردن از زندگی	احساس رضایت، کامروایی در زندگی	لذت‌طلبی

برانگیختگی	هسجان، نوآوری، مبارزه طلبی در زندگی	سهامت داشتن، زندگی متنوع، زندگی هیجان انگیز	ارگانستی
استقلال	تفکر و انتخاب عمل مستقل، خلق کردن، کشف کردن	خلافت، آزادی، استقلال، کنجکاوی، انتخاب اهداف خود	ارگانستی، کنش متقابل
جهان‌گرایی	فهم، فدردانی، تحمل، حمایت از رفاه همه افراد و طبیعت	وسعت نظر (Broadminded)، خرد، عدالت اجتماعی، برابری، جهانی در صلح، جهانی سرشار از زیبایی، اتحاد با طبیعت، حفظ محیط	گروه، ارگانستی
خیرخواهی	حفظ و تقویت رفاه افرادی که فرد در تماس شخصی مستقیم با آنهاست	مفید، دستکار، بخشنده، وفادار، مسئول	ارگانستی <sup>۱</sup> ، گروه <sup>۲</sup> ، کنش متقابل <sup>۳</sup>
سنت	احترام، تعهد، پذیرش آداب و رسوم و اندیشه‌هایی که از فرهنگ پسا مذهب سنتی ناشی می‌شود	خاضع، فروتن، پذیرش «قسمت» و سهم خود از زندگی، دینداری، احترام به سنت و اعتدال	گروه
همنوایی	محدودیت اعمال و تمایلات و انگیزه‌هایی که محتمل بر صدمه زدن به دیگران و تعهدی از هنجارها و انتظارات اجتماعی است	مؤدب بودن، مطیع بودن، نظم فردی، احترام به والدین و بزرگ‌ترها	کنش متقابل، گروه
امنیت	سلامت، هماهنگی و ثبات جامعه، روابط، خود	امنیت خانواده، امنیت ملی، نظم اجتماعی، نفاقت و مبادله منافع	ارگانستی، کنش متقابل، گروه

- # توجه: ۱- منظور از ارگانیسم، نیازهای ارگانیستی افراد است همچون ارگانیسم‌های بیولوژیکی.
- ۲- گروه: تقاضا و نیازهای جهانی برای کارکرد معتدل و بقای گروه. گروه وقتی ظاهر می‌شود که افراد در تماس با گروه اولیه گسترده قرار می‌گیرند، وابستگی‌های متقابل درون‌گروهی را می‌شناسند و از کمیابی منابع طبیعی آگاهند.
- ۳- کنش متقابل: نیازهای جهانی کنش متقابل اجتماعی هماهنگ.
- # منبع: (Schwartz, S. H. Are There universal...)

گونه‌های انگیزشی ارزش‌های فوق از سه نیازمندی جهانی مشتق شده‌اند. برای مثال، گونه انگیزشی همنوایی از شرط لازم کنش اجتماعی معتدل و بقای گروهی مشتق شده است که براساس آن، افراد مجبور می‌شوند از تحریکات (Impulses) و اعمالی که ممکن است به دیگران صدمه بزند، دوری کنند. یا نوع انگیزشی استقلال، از نیاز ارگانیستی برای تصاحب و نیاز کنش متقابل خودمختاری و عدم وابستگی مشتق شده است<sup>۱</sup> (جدول ۲).

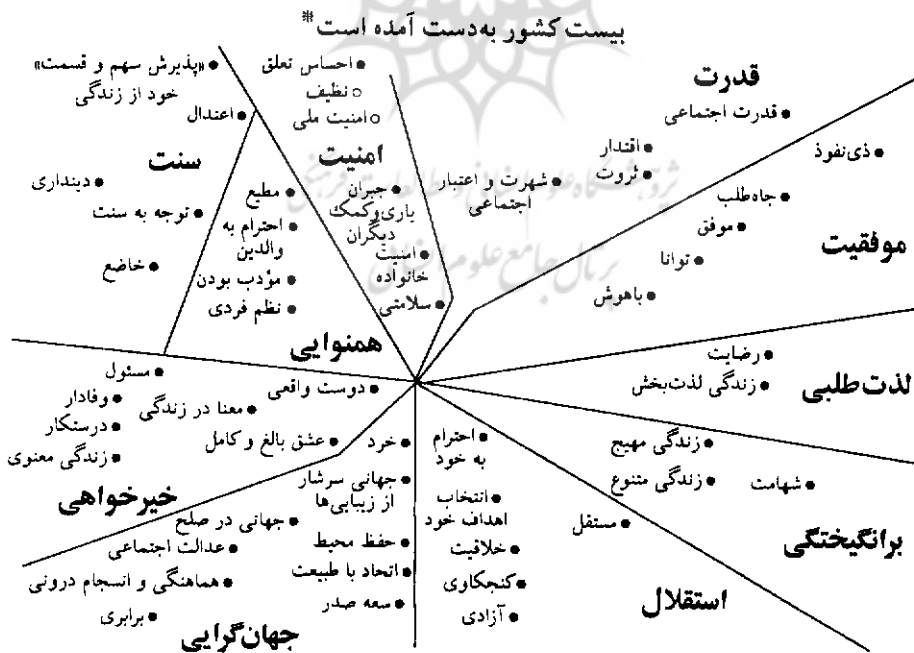
### اصلاحات در ساختار ارزش‌ها

اضافات و تجدیدنظر در گونه‌های انگیزشی ارزش‌ها نیازمند مجموعه‌ای جدید از فرضیاتی است که روابط پویای تئوریزه‌شده میان تمام گونه‌های ارزشی را مشخص کند. اصل اولیه به کارگرفته شده برای ایجاد این فرضیات، منافعی (Intersets) است که در تعریف نظریه‌ای ارزش‌ها وجود دارد (Schwartz & Bilisky, 1987). اگر ارزش‌ها همچون اهداف (Goals) نگریسته می‌شوند، در این صورت اکتساب (Attainment) آن‌ها در خدمت منافع فرد یا منافع جمعی (Collectivity) است. فرض بر این است که ارزش‌هایی که در خدمت منافع فردی‌اند، در مقابل آن ارزش‌هایی‌اند که در خدمت منافع جمعی قرار دارند. شکل منافع، روابط میان گونه‌های ارزشی در هر هفت کشور مطالعه‌شده را سازمان می‌داد (Schwartz & Bilisky, 1990). سه گونه ارزشی که فرض می‌شد در خدمت منافع فردی باشد (لذت‌طلبی، موفقیت، استقلال)، نواحی منسجمی را در طرحی دوبعدی از فضای ارزش‌ها در هر کشور تشکیل می‌داد. این نواحی در تضاد با دیگر نواحی منسجمی بودند که جزو گونه‌های ارزشی‌ای به‌شمار می‌رفتند که فرض می‌شد در خدمت منافع جمعی باشند (رفاه اجتماعی، همنوایی، امنیت). فرض می‌شد که ارزش‌های بلوغ در خدمت هر دو گونه از منافعی باشند که در مرز بین این دو حوزه قرار گرفته است. با همان دلایل قبلی، آن‌ها فرض کرده بودند که پنج گونه ارزشی که اساساً در خدمت منافع فردی هستند - در نظریه

اصلاح شده - (قدرت، موفقیت، لذت طلبی، برانگیختگی، استقلال) نواحی منسجمی را تشکیل می دهند که در تضاد با نواحی منسجمی هستند که به وسیله سه گونه ارزشی، که اساساً در خدمت منافع جمعی (خیرخواهی، سنت، همنوایی) قرار دارند، مشخص می شوند. جهان‌گرایی و امنیت در خدمت هر دو گونه از منافع اند و فرض می شود که در مرز بین این نواحی قرار دارند. موقعیت خاص ارزشی معنویت ممکن است بسته به ارزش‌های خاصی که در کل، آن را تشکیل می دهند، تغییر کند، اما تقریباً تمام ارزش‌های بالقوه آن در موقعیت کلی، در ناحیه جمعی یا ارزش‌های جمع‌گرا قرار می گیرند.<sup>۲</sup>

با توجه به تغییرات به وجود آمده و اصلاحات انجام شده، گونه‌های ارزشی ده‌گانه «شوارتز» پیوستاری از ارزش‌های انگیزشی (Motivational goals) مرتبط به هم را تشکیل می دهند که این خود باعث «ساختار مدور ارزش‌ها» می شود. شکل ۳ ماهیت پیوستار با عطف به توجهات انگیزشی انواع ارزش‌های مجاور را نشان می دهد.

شکل ۳- نمونه اولیه از ساختار ارزشی که با به کارگیری نرم افزار S. S. A دو بعدی از



<sup>۳</sup> منبع: (Schwartz, 1995, 97)



«شوارتز» معتقد است ده‌گونه ارزشی ذیل در توافق و همپوشی با یکدیگرند:

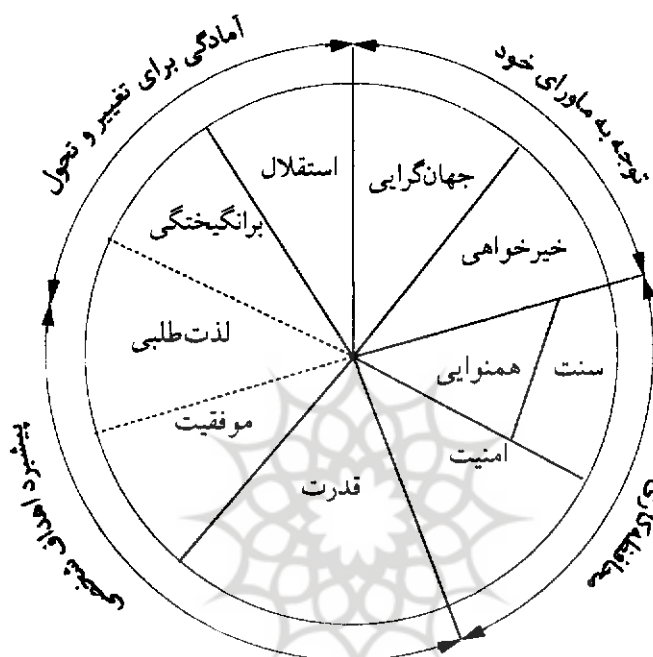
- ۱- قدرت و موفقیت که هر دو بر عزت و برتری اجتماعی (Social esteem and superiority) اهمیت می‌دهند.
- ۲- موفقیت و لذت‌طلبی که هر دو بر خودکامرواسازی (Self-centered satisfaction) تأکید دارند.
- ۳- لذت‌طلبی و برانگیختگی که هر دو دربردارنده میل یا محرک مطلوب و کارآ هستند.
- ۴- برانگیختگی و استقلال که هر دو دربردارنده مشترکات اساسی در نواخواهی، تسلط و مهارت (Mastery) هستند.
- ۵- استقلال و جهان‌گرایی که هر دو نشانگر تکیه بر قضاوت خود فرد و آرامش در قبال تنوع‌اند.
- ۶- جهان‌گرایی و خیرخواهی که هر دو با توجه بیشترداشتن به دیگران و اندیشیدن به فراتر از منافع خود (Transcendence of selfish) مرتبط هستند.
- ۷- خیرخواهی و همنوایی که هر دو بر رفتارهای هنجاری تأکید دارند و رفتارهای هنجاری نیز خود باعث تقویت همبستگی‌ها در روابط می‌شوند.
- ۸- خیرخواهی و سنت که هر دو ایثار و فداکاری نسبت به گروه خود (In-group) را افزایش می‌دهند.
- ۹- همنوایی و سنت که هر دو مستلزم همراهی یا انتظارات تحمیل‌شده جامعه هستند.
- ۱۰- سنت و امنیت که هر دو بر حفظ مقررات اجتماعی موجود که نظمی خاص به زندگی می‌دهند، تأکید دارند.
- ۱۱- همنوایی و امنیت که هر دو بر ممانعت یا غلبه بر تهدیدات نامشخص و غیرقابل پیش‌بینی به وسیله کنترل روابط و منابع اصرار دارند.

«شوارتز» همچنین استدلال می‌کند که تعقیب همزمان گونه‌های ارزشی ذیل باعث ظهور

تضادهای اجتماعی و روان‌شناختی خواهد شد. این تقابلات ارزشی عبارتند از:

- ۱- استقلال و برانگیختگی در مقابل همنوایی، سنت و امنیت؛ یعنی تأکید بر تفکرات و کنش‌های مستقل در برابر خویش‌داری‌های متواضعانه، حفظ اعمال سنتی و حفاظت از ثبات
- ۲- جهان‌گرایی و خیرخواهی در برابر موفقیت و قدرت‌گرایی؛ یعنی پذیرش دیگران به صورت برابر و اهمیت داشتن رفاه دیگران در مقابل تعقیب موفقیت‌های فردی و تسلط بر دیگران.
- ۳- لذت‌گرایی در مقابل همنوایی و سنت. افراط (Indulgence) در برآوردن هوس‌ها و خواسته‌های خود در تضاد با ممانعت از ظهور سائقه (Impulses) فرد، و به‌طور بیرونی پذیرش محدودیت‌های تحمیلی. ارزش‌های ده‌گانه «شوارتز»، البته در دو بعد سازمان‌دهی شده‌اند: بُعد اول، تمایل به تغییرات (Openness to change) در مقابل محافظه‌کاری (Conservation)، و بُعد دوم توجه به ماورای خود (Self-transcendence) در مقابل پیشبرد «اهداف شخصی» (Self-enhancement) (← شکل ۴).

شکل ۴- الگوی نظری از روابط میان گونه‌های انگیزشی ارزش‌ها، گونه‌های ارزشی  
فراانظمی، ابعاد ارزشی دو قطبی\*



\* منبع: (Schwartz, 1995, 96).

«شوارتز» معتقد است تقابلی که بُعد نخست (تمایل به تغییرات در مقابل محافظه‌کاری) را تشکیل می‌دهد در ۷۵ نمونه از ۷۶ نمونه مورد بررسی، تأیید شده و تقابلی که بعد دوم (پیشبرد اهداف در مقابل توجه به ماورای خود) را شکل می‌دهد، حمایت‌هایی را از ۷۳ نمونه از ۷۶ نمونه به‌دست آورده است. از این‌رو، می‌توان گفت که این گونه‌های فرا-نظمی (High-order) تقریباً جهانی (Near-universal) هستند و با همین استدلال می‌توان گفت که گونه‌های ده‌گانه ارزشی و ساختارهایشان می‌توانند همچون الگویی وسیع از نظام‌های ارزشی در دنیا باشند (Schwartz, 1994, 244).

همچنین باید اضافه کرد مطابقت بین محتوا و ساختار ارزش‌ها به وسیله آزمون دویعدی همبستگی بین ۵۶ گویه با استفاده از نرم‌افزار S.S.A ارزیابی شده است. یعنی اگر ضرایب همبستگی بین گویه‌ها را دوبه‌دو محاسبه کنیم و روی یک صفحه به گونه‌ای قرار دهیم که فاصله

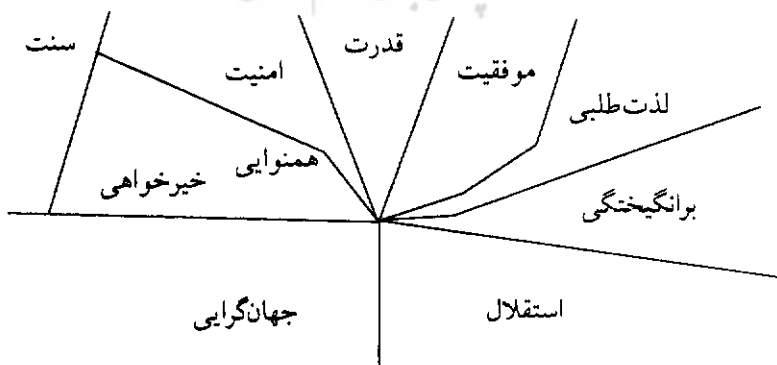
زیاد، بیانگر ضریب همبستگی کم و فاصله کم، نشان‌دهنده ضریب یا تقارن زیاد باشد (نرم‌افزار S.S.A (Guttman, 1982)، شکل ۴ به دست می‌آید. در این نمودار، هریک از زمینه‌های انگیزشی دربرگیرنده تعدادی گویه هستند که با همدیگر ضریب همبستگی زیادی دارند.

نکته پایانی نظریه «شوارتز»، تقسیم‌بندی ارزش‌ها به ارزش‌های غایی و ارزش‌های ابزاری در امتداد کار «روکیج» است. «شوارتز» ارزش‌ها را به مثابه اهدافی غایی (حالت‌های غایی) در جمله‌بندی به صورت عبارات اسمی (Phrased as noun)، برای مثال اطاعت (Obedience) و ارزش‌های ابزاری (شیوه‌های رفتاری) را در جمله‌بندی به صورت عبارات وصفی (Phrased as objective) برای مثال مطیع (Obedient) آورده است. البته تمایز این‌ها، هم به کمک فیلسوفانی چون «لاو جوی» (Love Joy, 1950)، «رسچر» (Rescher, 1969) و هم به یاری روان‌شناسانی چون «روکیج»، «فیدر» (Feather, 1975)، «بروت وایت» و «لاو» (Browthite & Low) تأیید شده است، اگرچه بعضی‌ها نسبت به روایی (Validity) آن‌ها شک دارند (مانند دیویی ۱۹۵۷).

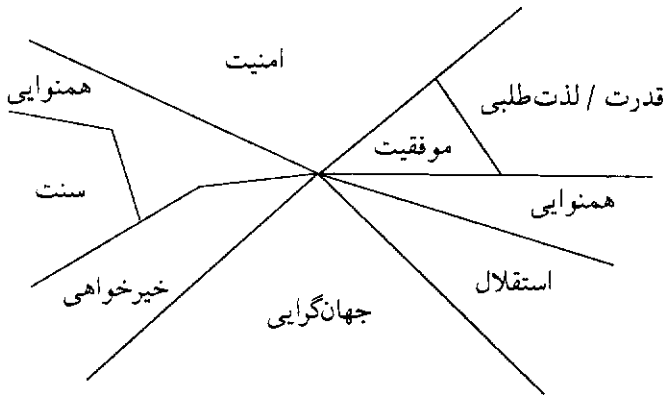
در نهایت، «شوارتز» و «بیلیسکی» در تحقیقات خود نواحی مجزایی را یافتند که ارزش‌های غایی و ابزاری در تجزیه و تحلیل داده‌هایشان از نمونه‌های مختلف، آن‌ها را اشغال کرده بودند. این موضوع، معناداری تمایز ارزش‌های غایی و ابزاری را تأیید می‌کند. یادآوری می‌شود، با توجه به جدید بودن این نظریه، هنوز «نقد جدی» بر آن وارد نشده است.

شکل ۵- دو نمونه از تحقیقات انجام‌گرفته براساس گونه‌های ارزشی ده‌گانه شوارتز\*

شکل ۵-۱- ساختار ارزشی دانش‌آموزان اوزاکای ژاپن



شکل ۲-۵- ساختار ارزشی دانش‌آموزان آدلاید (Adelaide) استرالیا



منبع: (Schwartz, 1995, 110-112)

### جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

ارزش‌ها نقش اساسی در تبیین، کنترل و پیش‌بینی کنش دارند و عنصری اساسی در ساختار فرهنگی به‌شمار می‌روند. به همین خاطر، حیطه‌های مختلف علوم رفتاری و انسانی به آن توجه خاص نشان داده و نظریه‌پردازان متعددی در این زمینه به بسط نظریه خود پرداخته‌اند. برای مثال، در حیطه جامعه‌شناسی می‌توان از «دورکیم»، «پارسونز»، «وبر»، «مارکس» و «هابرماس» نام برد. در حیطه انسان‌شناسی می‌توان به «کلاکھون» و «استراتبرگ» اشاره کرد و همین‌طور در حیطه علوم سیاسی به «اینگلهارت». در حوزه روان‌شناسی افرادی چون «آلپورت» و «روکیچ» توجهات خاصی به بحث ارزش‌ها داشته‌اند و در این زمینه، نظریه خود را بسط داده‌اند.

اما از افرادی که در سال‌های اخیر به مسئله ارزش‌ها پرداخته‌اند، باید به «شوارتز» اشاره کرد. «شوارتز» با بسط نظریه «روکیچ» کوشید تا نظریه‌ای جامع و جهانی ارائه کند که علاوه بر دور بودن از انتقاداتی که پیش از این بر نظریه‌های موجود در این زمینه وارد شده بود، از توان تبیینی بیشتری نیز برخوردار باشد. مهم‌ترین مشخصه نظریه «شوارتز» این است که این نظریه برخلاف نظریه‌های قبلی که ارزش‌ها را به صورت سلسله‌مراتبی در نظر می‌گرفتند و روابط میان ارزش‌ها را نادیده می‌انگاشتند، از ساختار و روابط میان اولویت‌های ارزشی و از روابط تضادی و توافقی میان اولویت‌ها نیز سخن گفته و صرفاً به دسته‌بندی ارزشی نپرداخته است. وی نظریه خود را بر

اساس سه نیازمندی جهانی و پاسخ‌هایی که به این سه نیازمندی باید داده شود (یعنی همان چیزهایی که بعدها به صورت ارزش درمی‌آیند)، بنیان نهاد و ده‌گونه ارزشی را مشخص کرد که با ۵۷ گویه ارزشی ریزتر مشخص می‌شدند. این گونه‌های ده‌گانه ارزشی در دو بعد اساسی متقابل، «تمایل به تغییرات» در مقابل «محافظة کاری» و «توجه به ماورای خود» در مقابل «پیشبرد اهداف شخصی» قرار می‌گیرند... در پایان «شوارتز» با تقسیم‌بندی ارزش‌های خود در دو دسته ارزش‌های غایی و ارزش‌های ابزاری، بحث خود را تکمیل می‌نماید.

در نهایت یادآوری می‌شود این نظریه از توان تبیینی بیشتری نسبت به نظریه‌های قبلی برخوردار است و در مقایسه با نظریه‌های پیشین، استخوان‌بندی قوی‌تری دارد، هر چند که هیچ‌گاه از انتقادات مختلف در امان نخواهد بود.

#### پی‌نوشت

۱- برای اطلاعات بیشتر در این زمینه رجوع کنید به: (Schwartz & Bilfsky, 1987, 1990; Schwartz, 1992).

۲- برای اطلاع بیشتر درباره حوزه جمع‌گرایی و فردگرایی به مقاله زیر رجوع کنید:

- Schwartz. S. H. "Individualism - Colectivism, Critig and Proposed Refinement". *Journal of*

*Cross - Cultural Psychology*, Vol.21, No.2, 1990.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## منابع و مآخذ

### الف - منابع فارسی

- اینگلهارت، رونالد. تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی، ترجمه مریم وتر. تهران: انتشارات کویر، ۱۳۷۳.
- توکلی، مهناز. «بررسی نظام ارزش‌های دو نسل دختران (نسل انقلاب) و مادران»، تهران: مرکز پژوهش‌های بنیادی، ۱۳۷۸.
- محمدخلیفه، عبداللطیف. بررسی روان‌شناختی تحول ارزش‌ها، ترجمه حسین سیدی، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۸.

### ب - منابع انگلیسی

- Braithwite, N. A. & Law, H. G. (1985): Structure of human values: Testing Adequacy of the Rokeach value survey. *journal of personality and social psychology*, 49: 250-263.
- Feather, N. T. (1975): values in Education and society. New York. Free press.
- Guttman, L. (1982). Facet theory smallest space Analysis and factor Analysis: perceptual and Motor Skills. 54: 491-493.
- Kluckhohn, C. (1951). values and value orientation in the theory of action: In parsons, T. & Shills, E. (Eds), Toward a general theory of action. cambridge M. A.: Harward University press.
- Rokeach, M. (1976): Belife, Attitudes and values. jossy buss publisher.
- Schwartz, S. H. & Bilisky, W. (1987): Toward a Psychological Structure of human values. *Journal of Personality and Social Psychology*, 53: 550-562.
- Schwartz, S. H, (1990): Toward a Theory of the universal content and structure of value: Extention and cross - cultural replications. *Journal of personality and social psychology*, 58: 878-891.
- Schwartz, S. H. (1992): universal in the contnet and structure of values: Theoretical advances

and Empirical tests in 20 countries. In M. Zanna (Ed), *Advances in experimental social psychology* (Vol 25, pp 1-65). orland, FL: Academic press.

- Schwartz, S. H. (----): Are there universals in the content and structure of values? *journal of soical issues*.

- Schwartz, S. H. & sagiv, L. (1995): Identifying cultural - specifics in the content and structure of values. *journal of cross-cultural psychology*. Vol 26, No 1.

- Schwartz, S. H. (1990): Individualism - collectivism: critise and proposed refinement. *journal of cross-cultural psychology*. Vol 21, No 2.

- Schwartz, S. H.: Studying human values. (1994): *journeyes into cross-cultural psychology*.





پروشکاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی